دوشنبه ۳۰ بهمن ۱۳۹۶، ۲ جمادی‌الثانی ۱۴۳۹، ۱۹ فوریه ۲۰۱۸، سال پانزدهم، شماره ۴۰۳۱

Info@etemadnewspaper.ir

## شوکران نوش

### اسم تو را هزار مسما رقم زده‌ست

ایزد تو را که زهره زهرا رقم زده‌ست/بانور تو چراغ فلق‌ها رقم زده‌ست/ما خط به خط توایم که شیرازه‌بند عشق/مهر تو را به دفتر دل‌ها رقم زده‌ست

دختِ رسالتی تو و مام ولایتی/وین را خدا به نام تو تنها رقم زده‌ست/صدق و رضا و پاکی و نبل و خجستگی/اسم تو را هزار مسما رقم زده‌ست

گهواره تو دامن وحی است و مهبطش/درباره تو ام‌ابیها رقم زده‌ست/شأنت تو را همین نه چراغ دل رسول/بل، چلچراغ محفل طاها رقم زده‌ست

اعطای تو به ختم رسل بی‌دلیل نیست/یزدان تو را شراب مُهنّا رقم زده‌ست/همراهی تو هدیه‌الله با علی است/که ات همعنان و همدل مولا رقم زده‌ست

حق پیش از آنکه خورد به «نون و قلم» قسم/نام تو را به سدرهٔ طوبا رقم زده‌ست/از افضل زنان به فضیلت یگانه تو/بانوی بانوان زمان و زمانه، تو

**حسین منزوی**

## تخته سیاه

### بارش‌های غم‌انگیز ادامه دارد

در خبرها آمده علت سقوط هواپیمای آسمان که تهران را به مقصد یاسوج ترک کرده بود، وضعیت جوی نامناسب، بارش برف و باران و بوران بوده و وضعیت جوی، عملیات جست‌وجو و کار امدادرسانی را هم سخت کرده است. حالا و با این خبر یک بار دیگر ایران داغدار عزیزانی است که رفته‌اند و طلب صبر دارد برای بازماندگانی که چشم به راه مسافران بوده‌اند. طبق اعلام سازمان هواشناسی، این وضعیت جوی و بارش‌های غم‌انگیز تا ۲۴ ساعت آینده در یاسوج ادامه دارد و هوای تهران هم امروز، دوشنبه با بیشینه ۱۳ درجه سانتیگراد و کمینه ۲ درجه سانتیگراد بارانی است.

اعتماد

info@etemadnewspaper.ir
www.etemadnewspaper.ir
آیین‌نامه اخلاق حرفه‌ای روزنامه اعتماد را در سایت بخوانید

- صاحب امتیاز و مدیرمسوول: الیاس حضرتی
- جانشین مدیر مسوول و رییس شورای سیاستگذاری: بهروز بهزادی
- سردبیر : سیدعلی میرفتاح
- معاون اجرایی: حجت طهماسبی
- مشاور مدیر مسوول: محمد حضرتی
- رئیس سازمان آگهی ها: علی حضرتی
- نشانی: خیابان ستارخان، خیابان کوثر دوم، بن بست مینو
- تلفن خانه: ۶۶۱۲۴۰۲۵ - ۶۶۱۲۴۰۲۴ ■ نمابر: ۶۶۱۲۴۰۲۱
- توزیع: نشر گستر امروز ■ تلفن: ۶۱۹۳۳۰۰۰
- چاپ: نشر روزتاب ■ تلفن: ۴۴۵۴۵۰۷۶

■ اذان ظهر: ۱۲/۱۸ ■ غروب آفتاب: ۱۷/۵۰ ■ اذان مغرب: ۱۸/۰۸ ■ اذان صبح فردا: ۵/۲۲ ■ طلوع آفتاب فردا: ۶/۴۶

## نگاه آخر

احمد پورنجاتی

### پاسخگویی، فضیلت یا وظیفه؟

در یک مجتمع مسکونی، اگر یکی از ساکنان، بی‌هیچ دستمزد یا امتیاز خاصی، داوطلبانه و به درخواست و انتخاب دیگر ساکنان، مدیریت و مسوولیت انجام یا پیگیری امور عمومی ساختمان را بر عهده بگیرد، به لحاظ اخلاق اجتماعی از نوعی فضیلت برخوردار است. اما اگر همین شخص، بر اساس تصمیم جمعی ساکنان در نوبت‌بندی مدیریت ساختمان، همان مسوولیت بر عهده‌اش باشد یا در ازای پذیرش آن از امتیازی برخوردار شود، کاری جز انجام وظیفه نمی‌کند. در هر دو حالت اما یک اصل یا وظیفه یا انتظار مشترک وجود دارد: پاسخگویی!

فرض کنیم انتخاب و انتصاب همه کسانی که در هر بخش از ساختار نظام - به ویژه در رده‌های مدیریتی - به کاری گمارده شده‌اند بر بنیان شایستگی بوده است و فرض کنیم که پذیرش مسوولیت از سوی همه مدیران شایسته همراه با نوعی از خودگذشتگی و با انگیزه خدمت به کشور و مردم. آیا این ویژگی‌ها می‌تواند گریزگاه یا توجیه یا دستاویزی برای چشم‌پوشی از کاستی یا سهل‌انگاری یا خطا و بی‌تدبیری که گاه پیامدهای سنگین و جبران‌ناپذیری برای جامعه دارد، باشد؟ هرگز. واقعیت عادی شده از فرط تکرار و رواج این است که بسیاری از چالش‌ها و ناکارآمدی‌ها و ناکامی‌هایی که گاه به یک موضوع پیچیده اجتماعی تبدیل می‌شود، حاصل برخی ندانم‌کاری‌ها یا سهل‌انگاری‌ها و بی‌توجهی‌ها به هشدارها یا نشانه‌هایی است که مدت‌ها پیش از وقوع لحظه بحرانی، از سوی ناظران صاحب‌نظر و کارشناس یا حتی از سوی فعالان در عرصه رسانه یا شبکه‌های اجتماعی درباره آنها مورد توجه قرار گرفته و متاسفانه در بسیاری موارد نه تنها به آنها اعتنا نشده بلکه با نوعی واکنش خشمگینانه و کژتابی و برچسب‌زنی و انگیزه‌خوانی‌های گوناگون مواجه شده است. چرا؟! نمی‌دانم این بختک سنگین «کوررنگی سیاسی» در نگاه به واقعیت‌های جامعه، شر خود را از سر ملت و دولت (منظورم مجموعه حاکمیت است) بر می‌دارد. این آفت یا بیماری نه تنها موجب عوضی دیدن واقعیت می‌شود، نه‌تنها در چاره‌جویی برای چالش‌های گوناگون اختلال و انحراف ایجاد می‌کند بلکه از همه مهم‌تر، قاتل خونسرد اما بی‌رحم «اعتماد» در جامعه است. شعبده باز و تردست ماهری است برای هرچه عمیق‌تر کردن شکاف‌های اجتماعی و تلف کردن سرمایه اجتماعی. این است که دیگر حتی راست‌ترین حرف را هم کسی باور نمی‌کند و زیر هر کاسه‌ای یک نیم‌کاسه پنهان می‌بیند. با تجربه آزموده‌شده در همه جای جهان، تنها چاره این چالش بزرگ، پاسخگویی بی‌قید و شرط و بهنگام و با حوصله و آماده برای چون و چراهای ریز و درشت است بدون کمترین نشانه‌ای از تهدید یا ایجاد ناامنی از پیامدهای پرسش‌بی‌پرده.

در یک نگاه گذرا به مهم‌ترین پرسش‌های کنونی جامعه، گمان می‌کنم این فهرست اولویت‌هاست:

۱- تبیین بی‌پرده واقعیت مشکلات اقتصادی و معیشتی و نابسامانی‌های بیمناک کننده از بی‌ثباتی بازارهای تولیدی و بازرگانی و پولی و مالی و علت وجود یا انتخاب رویکرد «شوک» در عرصه اقتصاد.

۲- موانع اصلاح و مبارزه با ریشه‌های فساد سیستمی و دامن‌گستر در بخش‌های گسترده‌ای از ساختار اداری کشور که به تداوم اقتصاد پنهانی و رانتیر انجامیده‌است.

۳- علت‌های حرکت‌های زیگزاگی دولت در برخی سیاست‌ها و برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی همچون بحث یارانه‌ها و قیمت حامل‌های انرژی و بازارهای مالی و سود سپرده‌های بانکی و بازگشت به الگوی دستوری و دخالت در روند فعالیت بنگاه‌ها و نیز توقف یا کندی گسترش پوشش خدمات بیمه همگانی.

۴- از نفس افتادن نسبی ماشین سیاست خارجی برای پیشبرد رویکرد تعاملی دولت با جهان.

۵- نصفه و نیمه رها کردن سیاست شفاف‌سازی و دسترسی افکار عمومی به اطلاعات مربوط به مقدرات عمومی کشور، همچون چیدمان و توزیع بودجه عمومی کشور که حاصل چندانی در تغییر مهندسی معطوف به رفع نیازهای اولویت‌دارتر نداشته یا دست‌کم به افکار عمومی منتقل نشده است.

۶- استخوان لای زخم موازی‌کاری در برخی دستگاه‌های درون و بیرون از دولت که موجب القای یک ملت و دو دولت می‌شود.

یک دولت خوب و مورد اعتماد اکثریت قاطع مردم، باید همواره بی‌لکنت و ملاحظه و تاخیر، پاسخگوی پرسش‌های مردم باشد حتی اگر بسیاری از آنها ناشی از بی‌اطلاعی از پارامترهای دیده نشده یا پس و پنهان باشند. پاسخگویی برای همه ارکان یک نظام مشروع و مردمی و موجه، یک فریضه است و نه یک فضیلت گاه‌به‌گاه.

## به تماشای خویش

امیرحسین کامیار

### حقِ ندانستن

اگر روزگاری معضل بسیاری از افراد این بود که به اطلاعات کافی دسترسی نداشتند حالا در زمانه شبکه‌های اجتماعی و دسترسی به منابع متفاوت خبری، مشکل واقعی روبرو شدن با میزان بسیار زیادی از داده‌ها است. ما خواه ناخواه بدل به شهروندانی بی‌دفاع برابر بمباران اطلاعاتی رسانه‌های متفاوت شده‌ایم. برای قرن‌های متوالی در جریان فرایند تکامل، انسان آموخته بود که برابر نشانه‌های اطرافش واکنش نشان دهد. جای پایی مانده بر خاک، ابرهای متراکم، پایین رفتن سطح آب رودخانه و... مانند اطلاعات برای او عمل می‌کردند تا بر مبنای پردازش آنان بتواند متناسب با موقعیت برای حفظ بقای خویش تصمیمات درستی بگیرد. این طور فرض کنید که در روان یکایک ما آدم‌های عصر انفجار اطلاعات، کهن‌انسانِ مراقبی حضور دارد که مدام در کار تفسیر و سنجش داده‌های دریافتی است تا فرصت‌ها را بیابد و از صدمات بگریزد. نکته اینجاست که ما واقعا در معرض تهدیداتی شبیه نیاکان نخستین خویش نیستیم اما واکنش درونی‌مان در مواردی پرشمار شبیه همان انسان‌های اولیه است: می‌ترسیم، اضطراب به سراغ‌مان می‌آید، برای ستیز یا گریز آماده می‌شویم و... غریب‌تر آنکه در بیشتر مواقع نسبت اطلاعات دریافتی با موقعیت زندگی ما هیچ تناسبی باشدت این واکنش‌های درونی ندارد، می‌گویند هربار کسی به سقراط نزدیک می‌شد تا ماجرایی را برایش تعریف کند فیلسوف یونانی از او می‌خواست به سه چیز فکر کند: نخست آیا از درستی خبر مطمئن است؟ دوم آیا شنیدن آن حرف به مصلحت سقراط است؟ سوم آیا مطلع شدن از ماجرا به نفع نزدیکان او است؟ اگر پاسخ هر کدام از این پرسش‌ها منفی بود، سقراط از شنیدن ماجرا سر باز می‌زد. گمانم در این هنگامه غریب بمباران اطلاعات ما هم باید فیلترهایی شبیه فیلسوف نازنین قصه داشته باشیم تا بتوانیم از بسیاری حملات اضطراب و عواطف ویرانگر در امان بمانیم؛ نهایتا ندانستن هم گاهی حق مسلم ماست.

## تیتر مصور | ایران عزادار است

علی دیواندری

## متن در حاشیه

کاوه فولادی‌نسب

### شهرنشین، شهربند، شهروند

به شترمرغ گفتند ببر، گفت من شترم، گفتند بار ببر، گفت من مرغم. حالا حکایت ماست؛ خیلی‌های‌مان. صحبت از حقوق شهروندی که می‌شود، می‌پریم وسط و گریبان می‌دریم که «بله آقا، حق که دادنی نیست، گرفتنیه. باید مطالبه کنیم.» و پای مسوولیت‌های شهروندی که به میان می‌آید، شروع می‌کنیم سوت‌بلبلی زدن و آسمان را تماشا کردن. فکر می‌کنیم دست، فقط برای گرفتن است، دادنی در کار نیست. نمونه ساده ملموسش، همین اوضاع هوای تهران، همین اتومبیل‌های تک‌سرنشین که بیشتر از ۶۰ درصد اتومبیل‌های توی خیابان‌های تهران را تشکیل می‌دهند. بله، درست خواندید: شصت درصد! آن هم در شرایطی که آسمان مدام تیره‌تر و روزهای آلوده سال مدام بیشتر می‌شوند. دیدن اتومبیل‌های تک‌سرنشین، آن هم در روزهای آلودگی و حسرت هوای پاک، من را یاد آن بابایی می‌اندازد که همراه عده‌ای توی قایقی نشسته بود و داشت زیر خودش را سوراخ می‌کرد و وقتی هم بهش اعتراض می‌کردند، می‌گفت «به شما چه؟ دارم زیر خودم رو سوراخ می‌کنم.» در این شصت، هفتادساله اخیر، شهر و شهرنشینی در کشور ما از نظر کمی توسعه شگفت‌انگیزی را سپری کرده اما از نظر کیفی، نه چندان. اگر مراتب شهری شدن را، اول شهرنشینی بدانیم و بعد شهربندی و بعد شهروندی، باید گفت هنوز بخش زیادی از جمعیت شهری ما در همان دو مرحله اول قرار دارد و مانده تا به شأن شهروندی برسد. آقای رییس‌جمهور، سال گذشته منشور حقوق شهروندی را ابلاغ کرد. خیلی هم خوب و قابل احترام است. اما کافی نیست. در کنارش حتما لازم است نهادهای غیردولتی و غیرحکومتی درباره «مسوولیت‌های شهروندی» هم حرف بزنند. اصلا مگر حقوق بدون مسوولیت وجود دارد؟ بعضی پدیده‌ها، مثل همین هوای پاک... ما به‌عنوان شهروند در قبالش مسوولیتی نداریم؟ نمی‌دانم واقعا اگر خروجی اگزوز هر اتومبیل به‌جای هوای شهر، درون همان اتومبیل بود، بازهم شصت درصد اتومبیل‌های خیابان‌ها تک‌سرنشین بودند؟ یا فقط آنهایی که کاری حیاتی و ویژه داشتند، تک‌سرنشین راه می‌افتادند؟ به دوستی این را گفتم، گفت «خب شبکه حمل‌ونقل عمومی رو توسعه بدن، ما ازش استفاده می‌کنیم.» گفتم «مراقب باش خسته‌نشی رفیق جان!» بلعیدن لقمه آماده هنر نیست، ما باید برای خودمان هم نقشی قائل باشیم و حواس‌مان باشد که شهروندی فقط مطالبه حقوق نیست، مسوولیت در قبال محیط و مردم هم هست. حق و مسوولیت دو روی یک سکه‌اند؛ یکی بدون دیگری محلی از اعراب ندارد.

## کرگدن‌نامه

سیدعلی میرفتاح

### مسجد و بی‌نماز

ما مسلمانیم و خدا و پیامبرمان توصیه کرده‌اند که قتل نفس حرام است و نجات یک انسان مترادف نجات انسانیت است. معذلک در بعضی مطبوعات، در این یکی، دو روز اخیر دیدم که رییس جمهورمان را ملامت کرده‌اند بلکه تخطئه‌اش کرده‌اند که چرا در آشفته‌بازار ارز سه وزیر را مامور بررسی خودکشی یک متهم به جاسوسی کرده و از آنها گزارش خواسته. اتفاقا اگر جان آدمیزاد، متهم یا غیرمتهم، بی‌بها بود و مسوولان عالیرتبه نظام به آن اهمیت نمی‌دادند و نسبت به چنین اتفاقاتی بی‌اعتنایی می‌کردند باید سرزنش‌شان بلکه بازخواست‌شان می‌کردیم. ضمن اینکه در کدام منطق و طبق چه دستور دینی یا انقلابی، ارز مهم‌تر از جان آدمیزاد است؟ ارز مهم است و حتما باید دولت اهتمام کند و بی‌سامانی اقتصادی‌اش را سامان بدهد، اما آیا گران شدن ارز به نظام اسلامی اجازه می‌دهد تا خودکشی یک زندانی را پشت گوش بیندازد؟

نکته دیگر گره زدن پروژه نفوذ است با فعالیت‌های زیست محیطی. در هر شغلی و در هر طایفه‌ای ممکن است جاسوس احتمالی یا قطعی پیدا شود. وزارت اطلاعات و نهادهای امنیتی را برای همین ساخته‌اند تا مراقبت کنند و چشم و گوش‌شان باز باشد و به موقع دفع شر کنند و جلوی تحرکات دشمن را بگیرند. اما - احیانا - اگر در بین نظامیان جاسوسی را بگیرند، از فردایش باید کل نظامی‌ها را به یک چشم دیگر نگاه کنیم؟ آیا اگر در بین - فرضا، بلانسبت - روحانیان، به تعبیر امام، یکی فاسد شد، باید حق و حقوق مجموعه‌ای را نادیده بگیریم و به این بهانه با همه دربیفتیم و گناه دگری را به نام بی‌گناهان بنویسیم؟ آیا مساله آب، که همه می‌دانیم جدی است، یا مساله گونه‌های جانوری که حسابی در این جغرافیا - زبان بسته‌ها - در معرض خطرند، به خاطر لو رفتن یکی، باید از این به بعد تبدیل به موضوعاتی شوند که کسی جرات بازگویی‌شان را نداشته باشد و با ترس و لرز در مطبوعات بنویسند و مسوولان را هشدار بدهند؟ یکی از روزنامه‌ها عکسی انداخته که خانم ابتکار دارد به آقای سیدامامی جایزه می‌دهد. این عکس را انداخته‌اند و زیرش نوشته‌اند چتر سبز جاسوسی. یعنی چه؟ یعنی باید خانم ابتکار را شماتت کنیم که چرا به یکی که بعدا متهم به جاسوسی شده و دست بر قضا در سلولش خودش را حلق‌آویز کرده، جایزه داده؟ چه ربطی دارد؟ با این دست‌فرمان پیش برویم باید مسوولان دانشگاه امام صادق را هم احضار کنیم و بگوییم چرا چنین شخصی را استخدام کرده‌اید؟ این مغالطه خطرناک است و اگر بی‌مبالاتی کنیم نه‌فقط همه را با آن بدنام می‌کنیم بلکه عرصه را بر همه تنگ می‌کنیم. همین پریروز در روزنامه‌ای عکس یوزپلنگ ایرانی را انداخته بودند و آن را به پروژه نفوذ نسبت داده بودند. منظور چیست؟ آیا از این به بعد هر جا یوز ایرانی دیدیم باید با ماشین زیرش بگیریم و تف و لعنش کنیم؟ آیا اینکه روی لباس فوتبالیست‌ها عکس یوز انداخته‌اند، معنی‌اش این است که امریکایی‌ها به اهداف ننگین‌شان رسیده‌اند؟ آیا از فردا هر کس جلوی کوهخواری بایستد یا دفاع از حیوانات را فریاد بزند باید به او مظنون شویم و برایش دردسر درست کنیم؟

قضیه محیط‌زیست شوخی‌بردار نیست و نمی‌شود بلکه به مصلحت نیست تا آن را به نفوذ مرتبط کنیم. من نمی‌گویم امریکایی‌ها از این ناحیه نفوذ نکرده‌اند. می‌گویم نه فقط از اینجا که از جاهای دیگر هم نفوذ کرده‌اند و یحتمل می‌کنند. مگر یکی از مدیران تلویزیون الان در قطر ننشسته و بد جمهوری اسلامی را نمی‌گوید و عرض همه را نمی‌برد؟ آیا از فردا باید به کارکنان و مدیران رسانه ملی به دیده شک و ظن بنگریم؟ یک نگرانی من این است که همان بلایی که سر مطبوعات آمد و بخشی از حاکمیت، کل روزنامه‌نگاران را به چشم خائن و مزدور نگاه کردند، به فعالان محیط زیست هم تسری پیدا کند و من‌بعد دیگر کسی جرات نکند جلوی نابودکننده‌های منابع آبی و طبیعی بایستد و از محیط زیست دم برآورد. به خصوص وقتی می‌بینم و می‌شنوم که راه‌حل‌های مقابله با بحران آب، کمپلت به پروژه نفوذ منسوب می‌شود و رسانه ملی چنین وانمود می‌کند که آش بی‌آبی را جاسوس‌های مزدور امریکا برای‌مان پخته‌اند بیمناک می‌شوم که جدی بودن بحران آب، لوث شود و مردم و مسوولان از ترس اینکه یک وقت زیر سوال بروند، بی‌خیال آن شوند و این ته‌مانده منابع آبی را هم هدر بدهند، کما اینکه داده‌اند. حقیقت این است که خانم ابتکار و آقای کلانتری و باقی مردم و مسوولان باید با فراغ‌بال به کارها و مسوولیت‌شان بپردازند و مقابله با نفوذ را هم به نهادهای اطلاعاتی بسپرند. محیط‌زیست البته پوشش دم‌دستی و مناسبی است برای خائنان و جاسوسان. حتی آنها که خود مخرب اصلی محیط زیستند، قیافه مدافع به خود می‌گیرند و فعالیت‌های «سبز» انجام می‌دهند، اما به خاطر چند بی‌نماز که در مسجد را نباید بست. شما فکر کردید جاسوس‌ها در کسوت‌ها و پوشش‌های دیگر وارد کشور ما نمی‌شوند؟ آیا امریکا تمام همتش را گذاشته تا فقط و فقط در دو، سه جا نفوذ کند؟ چون نیک بنگریم آنها جاهای دیگر هم هستند و...

## تلگرام‌چی

### کارشناسان هواپیما در تلگرام

مجتبا پورمحسن

خبر تکان‌دهنده بود. با سقوط هواپیمایی که قرار بود در فرودگاه یاسوج فرود بیاید، حدود ۶۶ نفر از هموطنان‌مان جان باختند. دیروز یکی از تلخ‌ترین روزهای سال ۹۷ بود و بی‌شک ایرانیان سوگوار شدند. متاسفانه حوادث دلخراش با مرگ‌های دسته‌جمعی در چند ماه گذشته چندین و چند بار برای هموطنان‌مان حادث شده. باز هم متاسفانه برنامه‌های پیام‌رسان موبایلی نظیر تلگرام پذیرای بغض و کینه‌هایی شد که یک حادثه دلخراش را آلوده به سیاست کردند. مخالفان دولت، بی‌آنکه اندکی تحقیق کنند و دریابند که هواپیمای سقوط کرده بیش از دو دهه عمر داشت، آن را هواپیمای برجامی قلمداد کردند - از نظر سیاسی این‌طور بیشتر صرف داشت لابد! - و سیاست‌های خارجی دولت را به چالش کشیدند و در اظهارنظرهایی شگفت‌انگیز گفتند نتیجه برجام و... همین است. تا جایی که می‌دانیم در معادلات سیاسی بین‌الملل روسیه و چین، شرق محسوب می‌شوند و این دو کشور هم جزو ۱+ ۵ بودند. از طرف دیگر سقوط یک هواپیمای قدیمی چه ربطی به برجام دارد؟ اگر برجام قرار بود یک حسن داشته باشد همین نوسازی ناوگان هوایی کشور بود که آن هم با جرزنی امریکا و رویکردهای محافظه‌کارانه شرکت‌های ایرباس و بوئینگ به کندی در حال انجام است. اگر برجام نبود هم همین هواپیمای قدیمی فرودگاه مهرآباد را به مقصد یاسوج ترک می‌کرد و متاسفانه به مقصد نمی‌رسید. اگر مقصود این است که چرا همه ناوگان هوایی کشور نو نشده‌اند، مطالبه به حقی است و ربطی به این دولت و دولت قبل ندارد. در هر صورت غربی‌ها بیش از سه دهه است که ناجوانمردانه ناوگان هواپیمایی کشور را تحریم کرده‌اند و دودش در چشم شهروندان ایرانی می‌رود. عده‌ای دیگر از مخالفان دولت خواستار استعفای وزیر راه و شهرسازی شدند، آن هم در حالی که هنوز لاشه هواپیما پیدا نشده و علت حادثه مشخص نشده است. اساسا سقوط هواپیما در نتیجه یک حادثه، امری غیرمعمول نیست و مشخصا ربطی به عملکرد وزیران ندارد. کما اینکه در دولت قبل هم وقتی مخالفان احمدی‌نژاد در پی سقوط هواپیما خواستار استعفای وزیر راه می‌شدند، به نظر مطالبه غیرمعقولی بود.

در هر صورت تجربه نشان داده در عصر تلگرام اگر هواپیمایی سقوط کرد، اگر زلزله رخ داد، اگر برف سنگین آمد، اگر کشتی غرق شد، اگر دنبال خبر هستیم تلگرام خیلی منبع خوبی نیست، چون بیش از هرچیز سروکارتان با حرف‌های غیرمنطقی، قضاوت‌های عجولانه و البته با ژست کارشناسانه خواهد بود. انگار که نه انگار مرگ هموطنان‌مان دلخراش‌تر از این حرف‌های کم‌ارزش است.

## سروتونین

### فصلی که در میان ۴ فصل نیست

رامبد خانلری

خبرهای بد زیاد است اما من برای سروتونین به دنبال خبرهای خوب هستم و بهترین خبری که این هفته برای شما دارم این است که اولین تشت ماهی گلی را امروز جلوی یک گل‌فروشی در خیابان پاسداران دیدم. البته درست‌ترش این است که اولین تشت ماهی گلی را در هوای بارانی و زیر آسمانی آبی در خیابان پاسداران دیدم. من عاشق نشانه‌های عید هستم، مثل شما. من هیچ‌وقت نمی‌توانم فصل مورد علاقه‌ام را نام ببرم چون فصل مورد علاقه من هویت مستقلی ندارد؛ بهاری است که از زمستان شروع می‌شود. فصل مورد علاقه من فقط چند روز است، از همین روزها شروع می‌شود و تا لحظه سال تحویل هم ادامه دارد. یعنی درست از روزی که سر و کله سبزه و ماهی و سنجد و سمنو در مغازه‌ها پیدا می‌شود. از لحظه‌ای که خیابان‌ها بی‌حساب و کتاب شلوغ می‌شوند و همه این شلوغی را می‌اندازند گردن شب عید. از روزی که شب عید شبیه به تمام گروهک‌های تروریستی مسوولیت تمام نابسامانی‌های شهر را به عهده می‌گیرد. از روزی‌که مردم دنبال اسکناس نو هستند و همین که کسی در بساط پول‌های شما چشمش به اسکناس نویی می‌افتد از شما می‌خواهد که آن را با اسکناس کهنه‌تری تاخت بزنید. امروز با دیدن اولین تشت ماهی گلی به فصل مورد علاقه‌ام رسیدم. از همین حالا آرزو می‌کنم که ای کاش تمام این ماهی گلی‌ها را مردم بخرند. آرزو می‌کنم که‌ای کاش کمپین «نه به ماهی گلی» راه نیفتد چون سفره هفت سین بیشتر از هرکسی برای بچه‌هاست و چشم بچه‌ها در سفره سین بیشتر از هر سینی به دنبال ماهی گلی است که «سین» هم ندارد. آرزو می‌کنم که ای کاش تمام این سبزه‌ها را بخرند و تمام این سمنوها پیش از آنکه ترش شوند، خورده شوند. اگر شما مثل من عاشق همین فصل بی‌نام و نشان هستید این‌روزها در خیابان قدم بزنید. از دیدن آکواریوم‌های بزرگ پر از ماهی یا تشت‌های بزرگ پر از ماهی لذت ببرید و ماهی‌هایی را بخرید که زیاد هم گلی نیستند چون احتمال این هست که این بینوا‌ها به بهانه همان لکه‌های سیاه لحظه تحویل سال در کنار خانواده‌ای نباشند. از دیدن سنبل‌های رنگارنگ لذت ببرید و سمنوها را مزه کنید تا بدانید که کدام مغازه بهترین سمنو را دارد حتی اگر مثل من سمنو دوست ندارید. این روزها را خدا بارانی کرده که حال‌مان بهتر باشد. راستش را بخواهید از بهترین فصل سال باید زیر باران لذت برد. مصداق عیدی فصل مورد علاقه من «بوی عیدی» «فرهاد مهراد» است؛ آن را گوش کنید و به دنبال نشانه‌هایش در کوچه و خیابان باشید.

## عکس‌نوشت

«وندال»ها آدم‌هایی هستند که درجات مختلفی از جامعه‌ستیزی دارند و به آنچه اموال عمومی است، آسیب می‌زنند. اگر به اطراف نگاه کنیم، حضور «وندال»ها را در زندگی خود می‌بینیم. آدم‌هایی که با ظاهری موجه، به اموال عمومی آسیب می‌زنند و هیچ درکی از این اختلال روانی ندارند. یادگاری‌نویس‌ها روی درخت، دیوار، آثار باستانی و... نمونه‌ای از «وندال»ها هستند. نمونه‌ای که ردپای خود را در شهر و در اماکن مختلف به‌جا می‌گذارند و می‌توانند تصاویر زیبای محیط اطراف را خط‌خطی کنند. عکسی که مجموعه‌ای از زندگی در خان ۲ کاخ سعدآباد و «وندالیسم» نهفته در گردشگری این مکان منتشر کرده است.

## هشتگ روز

#ستاره_دار

### یک خبر خوب برای امیدواری

صبح روز یکشنبه، دانشجویی از دانشجویان ستاره‌دار بعد از مدت‌ها تلاش و پیگیری، موفق به حضور در دانشگاه شد و ثبت‌نام کرد. کمی بعدتر خبر آمد که مشکل دانشجویان ستاره‌دار و محروم از تحصیل حل شده است. هرچند هنوز آمار دقیقی از تعداد دانشجویان محروم از تحصیلی که امکان ورود به دانشگاه را پیدا کرده‌اند در دست نیست اما فاطمه سعیدی، نماینده مجلس شورای اسلامی که پیگیر پرونده این دانشجویان بود، خبر ثبت‌نام مهدیه گلرو را منتشر کرد و مهدیه هم با انتشار تصویر کارت دانشجویی‌اش در توییتر این خبر خوب را با اهالی توییتر به اشتراک گذاشت. همین بهانه‌ای شد تا میان سیل خبرهای دردناک سقوط هواپیمای تهران - یاسوج، هشتگ «ستاره_دار» داغ شود. کاربری توییت کرده: «مهدیه گلرو کارت دانشجویی‌اش را پس گرفت. او حالا دانشجوی اقتصاد دانشگاه الزهراست. یک ستاره در آسمان آینده بیش و یک ستاره از پرونده دانشجویان ستاره‌دار کم، این شادی بیش باد»، کاربر دیگری نوشته: «توییت مهدیه گلرو رو خوندم و ناخودآگاه لبخند اومد روی لبم»، کاربری توییت کرده: «خوب شد میون خبر بد سقوط هواپیما، خبر خوب مهدیه گلرو رسید که امیدوار بشیم»، کاربر

دیگری نوشته: «درود به مهدیه گلرو با این خبر خوبی که رسوند»، کاربری توییت کرده: «به احترام حق برگشت مهدیه گلرو یک دقیقه سکوت و بعد هم یک کف مرتب»، کاربری نوشته: «او ایستاد و موفق شد»، کاربری توییت کرده: «مهدیه گلرو نماد کسانی است که برای رسیدن به خواسته‌شان مبارزه می‌کنند، از او بیاموزیم»، کاربر دیگری نوشته: «دست‌مریزاد دختر! گل کاشتی، امیدوارم شاگرد اول بشی» و در نهایت کاربری توییت کرده: «تو این سیل خروشان اخبار بد و ناراحت‌کننده، یک خبر فوق‌العاده عالی و خوشحال‌کننده هم رسید. مهدیه گلرو که سال‌ها از ادامه تحصیل محروم بود، با پیگیری و شجاعت مثال‌زدنی موفق شد حق مسلم و قانونی خودش رو به دست بیاره. یک دنیا تبریک.»